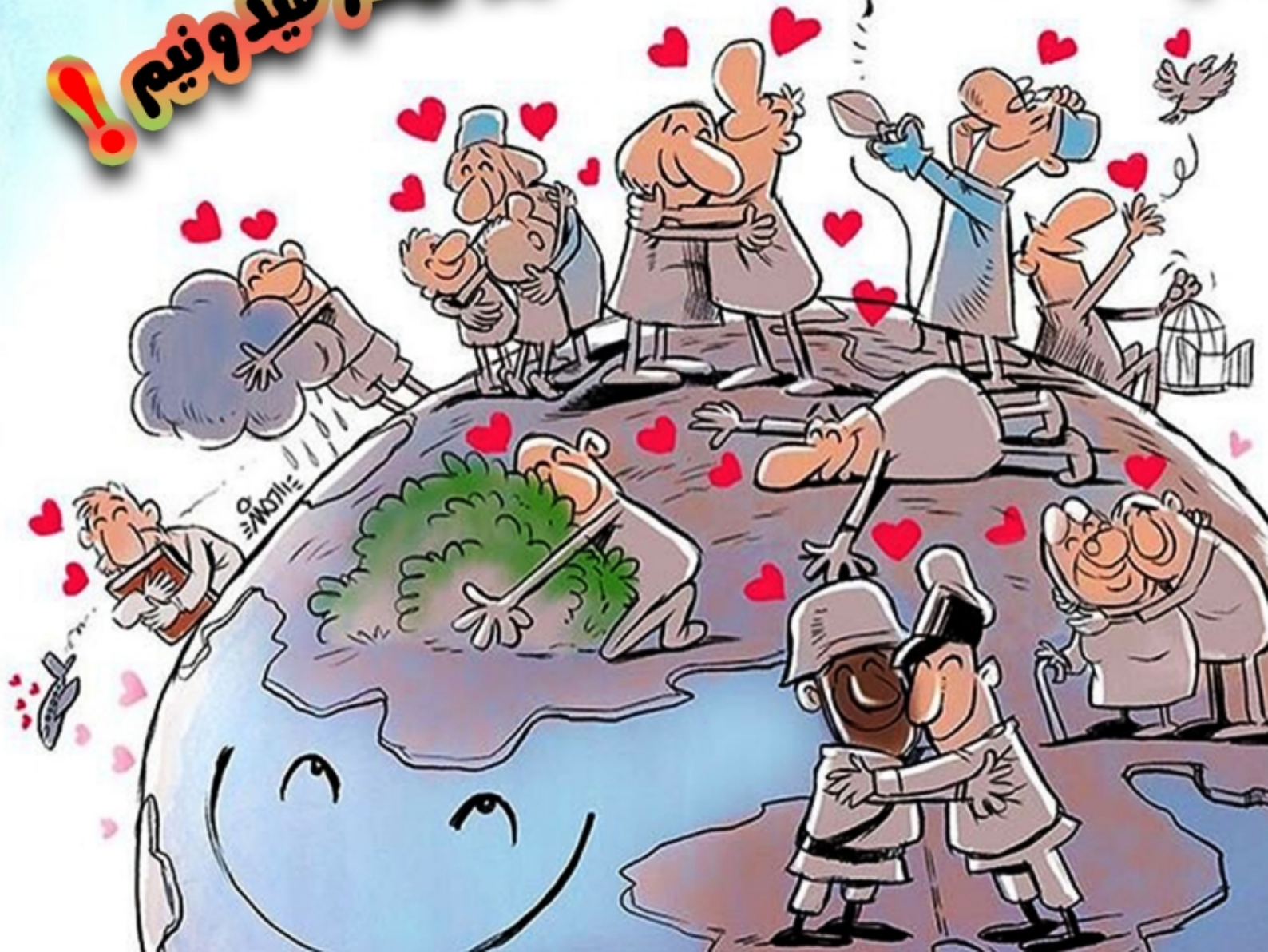


دوماهنامه طنز سرسوزن / شماره ۵ / ویژه‌نامه‌ی نوروز ۱۳۹۹
(تحت لیسانس دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

دوماهنامه طنز سرسوزن / شماره ۵ / ویژه‌نامه‌ی نوروز ۱۳۹۹
(تحت لیسانس دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

بعد کے ونا قدر ہمہ چو بیشتر میل و نیم!



بناهند او د جهان آفرین کونیم غن د د زبان آفرین

به نام او که غم را آفرید
تا ما با سرسوزن بزنیم تار و مارش کنیم
ما بُک نمیگیم
ولی بُک میندازیم زیر سفتیا
شیرین عسل هم نیسیم
ولی به تلفیا عسل میزنیم
تا رامت تر قورتشون بدیم



با ما با ای دی زیر ارتباط بگیر
@miss_zarvasi99

دوماهنامه طنز سرسوزن

تمت لیسانس دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)
شماره پنجم / ویژه نامه نوروز ۹۹
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: معصومه رممانی / بهداشت مرفه‌ای ۹۵
سرمدییر: انسیه زرواسی / پرستاری ۹۶
هیئت تحریریه (به ترتیب مروف الفبا):
معصومه رممانی (مدیر مسئولیوم)،
انسیه زرواسی (عمه بلقیس)،
سمیه شکری (شکریسپیر) / فیزیوتراپی ۹۷،
زهرا مومن زاده (مسیح الممالک) / مامایی ۹۴،
مدیث نبی پور (دفتر کوفه بغلی) / علوم آزمایشگاهی ۹۵

طرام لو گو، جلد و صفحه ۹۱: محدثه رامین / ایمنی ۹۵
کارتنیست جلد: علی رادمند



سوزن
عسل

فهرست

سفن سردبیر

۱

نسل جدید همون شانس دهه ۸۰

۲

ویروس ... چیست؟

۳

یک قلب کتاب (این قسمت قصه‌های امیرعلی)

۴

فاطره‌دونی (این قسمت درام)

۵

سیزده به در به یاد ماندنی

۶

فندیدن یا نفندیدن؟ مسئله این است!

۸

تقدیم به شهدا

۹

سفن سردبیر

سلام من به شما سرسوزنیای قدیمی و خوانندگانی که تازه به جمع ما اضافه شدند.

ما با سری جدید سرسوزن در خدمتون هستیم. ویژه‌نامه عید و قرنطینه یا عید در قرنطینه می‌تونه خنده روی لب‌های قشنگتون بیاره (درستشم همینه). عرضم به حضورتون ما یه بخش جدید هم داریم به اسم خاطره‌دونی که شما می‌تونید خاطرات قشنگتون رو برای ما بفرستید و ما هم به اسم خودتون یا ناشناس ثبتش می‌کنیم. پس قراره کلی با خاطراتتون بخندیم و کیف کنیم. مثل همیشه مارو دنبال کنید و دوران قرنطینگیتون رو با ما بگذرونید.

روزهاتون زیبا، قلبهاتون پر از شادی.

ارادتمند شما انسیه زرواسی (سردبیر)

ویروس

چیست؟



امروز روز چندمه قرنطینس؟

این هشتگ رو خیلایمون تو فضای مجازی مشاهده کردیم در حدی که تقریباً تمام حجم اینترنتمون رو بابتش سوخت دادیم.

داستان ازونجایی شروع شد که به هفته نرسیده و عرق پامون خشک نشده به اطلاعمون رسوندن که ویروس کرونا اومده و لطفاً بساطتون رو ازین شهر جمع کنید و برید خونه‌هاتون. (همون بحث نخود نخود....)

به عنوان یک دانشجو ترم ۵ هنوز با بحث بیمارستان و درس‌ها (اینم بگم امکان فهمیدنش تو زندگیم ۰ درصده) آشنا نشده بودم که تمام شد.

روزی اول خیلی ترسیده بودم و خوشحالا که کلی وقت آزاد تو زندگی پیدا کردم. فکر میکنم تقریباً برای همه همین وضع بود، که اون اتفاق کذایی رخ داد...

تدریس مجازی...

نه نترسید منظورم ازون تدریسای آبی که فقط منبع میدن میگی بیا امتحان بده نیستا! خفن‌تر ازین حرفاست!!!! فکر کن یک دانشگاه تو دسته و هر جا دلت میخواد باهاش میری هر جا!!!!

یه سایت خیلی توپ هم هست که تکالیفتو واست میذارن که یه وقت تو زحمت نیفتی بخوای سردرگم شی، تازه هر ساعت از شبانه روز هم میتونی به استاد و درسات رسیدگی کنی تا خدایی نکرده از زندگیت عقب نیفتی. تازه دانشگاه یکسری خدمات اضافه هم به دانشجویهاش ارائه میده (البته وظیفه خودش میدونه) که خدمات اینترنت رسانی سریع السیر بهتریشه؛ شما هر جایی که باشید میتونید از این اینترنت استفاده کنید.

دانلود تکالیف کلاسی به حدی کم حجمه که شما میتونید این اینترنت رو تا آخر عمرتون و همراه با مایحتاج زندگیتون استفاده کنید. (همون بیکارچرخ مجازی خودمونه)

از تکالیف نگم براتون هر کدوم به حدی سبک و دلفریبند که تو این ۲۱ سال انقدر از انجام کار خیر لذت نبرده بودم. شما هر وقت که دلتون خواست می‌تونید تکالیفتون رو تحویل بدید. (با بهشت اشتباه نگیرید) یکی از مزایای این تدریس اینه که شما میتونید از صدای استاد به عنوان لالایی شبانه هم استفاده کنید. (البته اگه دلتون خواست بخوابید.)

حتی دانشگاه برای خوابتون هم برنامه‌ریزی کرده (اصلاً تعجب نکنید)؛ شما در هر ساعت از شبانه روز که از خواب زیبا بیدار شدید می‌تونید با استاد در ارتباط باشید تا خدایی نکرده خسته نشید. (هر ساعت از خواب پاشدی سوالات رو بپرس.)

تازه اصل کاری رو فراموش نکنید، یکسری سوال توسط استادان عزیز برای دانشجویان طرح شده است که شما در آخر با گرفتن گواهی می‌تونید نمره نهایی رو بگیرید. (سوالات استاندارد و آسون)

این خدمات به حدی زیاده که زبان از گفتارش قاصره...

خلاصه خواستم بگم زندگیم تو این دوران دگرگونه خاصی پیدا کرده، بهترین یادگیریه دوران رو داشتم؛ امیدوارم شما هم این حس خوب رو تا این مدت تجربه کرده باشید. (بهشت زیبا)

۳۲

فصل جدید همون شانس دهه



نویسنده: مسیم الممالک

بعد از یه عمر ذوق مرگی و شخم زدن معکوس و از طرفین کتابای درسی و غیردرسی و گز کردن اتاق مشاورا و اینا بالاخره دانشگاه قبول شده بودی اونم چه جای شاخ و جذابی! علوم پزشکی شهید بهشتی.

دیگه خداقظیا با فک و فامیل و دوست و رفیق رو هم کرده بودی که راهی بشی واسه ورود به مسیر پر نشیب ترمکی! که بهو زاررت... یه ویروس منحوسی پاشو گذاشت توی ایران و پای تو رو بند کرده به خونه و شدی اسیر قرنطینه و از کل دانشجویی که هنوز درست حسابی شروعش نکرده بودی فقط اسم و کارت دانشجویی نگرفته‌اش واست موند... هعی.

جا نداره آدمی شیون و فغان سر بده و عربده کشان جامه‌های فوقانی خودش رو بدره؟! البته صرف نمیکنه این کارو بکنی چون نه که قرنطینه‌ای، باید پا شی بیری بیرون که لباس بخری؛ کرونا هم میگیری خدای نکرده پدر و مادر میان یقه‌ی ما رو میگین که اینا چی بود نوشتی... بگذرین.

و بگذریم از اینکه خیل عظیمی از شما ترمک‌های صفر محترم (چون فعلاً صفر کیلومتر از محیط دانشکده و حومه و بیمارستان‌ها رو گز نمودید) که هنوز حس و حال دانشگاه اومدن نداشتید بسی در گنج خودتون نمی‌پوستیدید! و از این تبعید اجباری به خونه و ور دل اتاقتون و مجبور نبودن به صبح‌های زود بیدار شدن بسیار احساس شعف و شور و شادمانی کردین!! آررره، بالاخره یه روزایی هم خود ما جای شما عزیزان بودیم و حس درونی الان شما رو خوب میفهمیم.

ولی به اون عده‌ای که هنوزم از این اتفاق قاطلی و مضطربن عرض میکنیم که اولاً اصلاً خودش ناراحن نکنن و دوماً که این حق رو دارن که بگن: بیا، اینم شانس مایه!

منتها! نگران هیچی نباشید و بدوئید که خلاصه این شرایط برای همه‌ی دانشجویهای کشور هست و تربتی که بعداً یک جا به سر خودتون میریزن رو به شما هم تقدیم خواهند کرد که به سر مبارک بریزید و نهایتاً آخر و عاقبتش ان شاءالله که خیره.

فعلاً از من به شما نصیحت که از قرنطینه‌تون نهایت لذت و استفاده رو ببرید که تا ۴ سال آتی عمراً همچین فرصتی پیش نیما! (مگر اینکه یه ویروس منحوسی چیزی بازم قدم رنجه کنه توی کشور) و مراقب اعضای خانواده‌تون هم باشید. شاید هنوز دانشگاه رو رسمی و درست حسابی شروع نکرده باشید، اما رسالت مراقبت از سلامت انسان‌ها از الان بر دوشونه.

دوران دانشجویی رو هم وقتی که شروع کردین حسابی ازش لذت ببرید و از فرصتای غیر درسیش استفاده کنید؛ چون خیلی زود سختیاش تموم میشن و خاطرات قشنگش یادتون می‌مونه.

الهی که همیشه موفق و سلامت باشید.

یک قلب گتاج

نویسنده: زهرا مومن زاده

این قسمت قصه‌های امیرعلی

کتاب «قصه‌های امیرعلی» نوشته‌ی امیرعلی نبویان، در ۴ جلد و در انتشارات نقش و نگار به چاپ رسیده است. داستان‌های این کتاب‌ها ابتدا صرفاً آئمی هفتگی از یک برنامه تلویزیونی به نام «رادیو هفت» بود که از شبکه‌ی آموزش سیما پخش می‌شد. استقبال پر شور مخاطبان از آنها، نویسنده را به ادامه‌ی نگارش و بعدها چاپ قصه‌ها در قالب کتاب مصمم نمود.

همان طور که از نام کتاب پیداست شخصیت اول، تازه دانشجویی به نام «امیرعلی» است که همراهی شخصیت‌های دیگر داستان همچون اعضای خانواده و دوستش «مهران» برگ برگ این قصه‌ها را رقم می‌زنند. ویژگی خاص طنز قصه‌های امیرعلی، به ظاهر جدی نوشته شدن آنهاست! نویسنده به سبب تحصیل خود در ریاضیات، گاهی از محاسبات ریاضی برای توصیف موقعیت‌های طنز و یا حتی از شعر استفاده کرده که در طنزپردازی‌های نوین کم نظیر است.

بخشی از یادداشت نویسنده در پایان جلد چهارم را با هم می‌خوانیم: زندگی همین است! شاید در یک صبح گرم شهریور، با جیغ‌های ممتد، شادی آغاز و در گوشه‌ای غریب و متروک یک شب سرد اسفند تمام شود؛ اما آنچه به جا می‌ماند اخلاق است.

«قصه‌های امیرعلی» در شب تولد سه سالگی‌اش در خانه‌ی ابدی‌اش «رادیو هفت» پایان یافت. امیرعلی قصه‌ها با تمام پزهای حق به جانب و روایت‌های یک سویه‌اش سعی کرد هرگز فقر آدم‌ها، شرافت، لهجه، قومیت و اعتقاداتشان را دستمایه شوخی قرار ندهد. اگرچه همیشه «مهران» از نگاه او استثنای هر قاعده‌ای است...



از دیروز تا به امروز از هر کی بپرسی دوست داشته دکتر موفق‌ی باشه. از اسباب بازی‌های دوره طفولیت گرفته (گوشی پلاستیکی، آمپول و...) تا الان که هممون حداقل یه بسته کدوین تو جیب شلوارمون پیدا میشه. اشتباه نکنید داستان مربوط به من نیست، مربوط به ویروس درونمه... ما با ویروس‌های زیادی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داریم؛ می‌خوام یکیش رو بهتون معرفی کنم:

«تشخیص» (به بلای جون هم معروفه)

من قادرم در عرض چند ثانیه، بیماری دیگران رو تشخیص بدم! «مگه تو دکتري؟» «نه!»

«برای تشخیص، تخصص و مدرک لازمه؟» «نه!»

راه حل، داشتن ویروس منه...

حالا بماند در دوران طفولیت چند نفر رو شفا دادم و الان که پرستارم رویه رو فراموش نکردم و همچنان به راهم ادامه می‌دم.

می‌پرسید چطوری؟ خیلی راحت به گوشه‌ای از علمم رو حاضرم در اختیارتون بذارم. شما به هیچ ابزاری احتیاج ندارید کافیه به صورت بیمار زل بزنید و تشخیص رو بهش بگید، میگم چطوری.

روز اول کارآموزی اعصاب با دو پرستار فرهیخته (مث خودم) رفتیم شرح حال بگیریم. دست بر قضا تخت ۱۵ (ازونجایی که می‌گفتن مرد نبرد و اعمال نیکه) رو انتخاب کردیم.

جوون ۲۸ ساله تنومند، صادق و ...

حالا به خاطر تشنج بستری بود.

بعد چندتا سوال و جواب ساده پرسید:

«من چند روزه تپش قلب دارم به نظرتون

مشکلم چیه؟»

این جا بود که باید وارد عمل می‌شدم؛ پرسیدم:

«تاحالا نوار قلب گرفتید؟»

گفت: «نه.»

توأم با خوشحالی جوابش رو دادم:

«شما به بیماری افتادگی دریچه میترال

مبتلا هستید.

کسی که تپش قلب داره قطعاً مشکلكش همینه.»

قیافه متخصص قلب:

قیافه ویروس:

قیافه باباش: □ □

خلاصه خواستم بگم هر مشکلی دوست

دارید به بیمارتون نسبت بدید؛ دوست دارن.

ارادتمند

«درام»

خداوند

نویسنده: درام



سیزده به در به یاد ماندنی در قر نطینه

احتمالا از اولین روز اعلام قرنطینه تا همین الان هر کدام از ما هربار که رفته بیرون به بقیه اشاره کرده و گفته: «بین تو رو خدا مردم چه بی ملاحظه شدن، یه ذره رعایت نمی کنن.» و هیچکدوم از ما یه لحظه هم فکر نکردیم که خودمونم عضوی از این مردمیم و اصلا خودمون اون لحظه بیرون از خونه چیکار داریم...؟!

یکی از مهم ترین حق هایی که به خودمون می دیم اینه که چون در طول عید رعایت کردیم و به کمپین در خانه بمانیم پیوستیم و روزی چهارتا استوری با هشتگ #درخانه_بمانیم گذاشتیم، سیزده بدر وقتشه که خودمونو رها کنیم و بریم در آغوش طبیعت رسوم رو به جا بیاریم. در راستای ادامه ی روند با فرهنگ بودن و نیویستن به جرگه ی من خودخواهم و وقت منو نگیرها، توصیه هایی داریم که سیزده بدر رو بتونید در منزل حسایی خوش بگذرونید.

اولین توصیه اینه که لباس های گل گلی بپوشید، همین که ببینید داداشتون که تا دیشب تو محل واسه خودش یلی بود و همه ی ریپلای هاش چاکرم نوکرم بود حالا به یه لباس زرد گل قرمزی روبه روتون نشسته خودش باعث آرامش و سرور خاطر میشه. درباره ی اینکه باباتون هم دیگه روش نمیشه با یه چشم غره با لباس های گل بنفشه کنترل تلویزیون رو ازتون بگیره هم زیاد توضیح نمیدم.

مسئله ی بعدی اینه که اگر شما جزء اون دسته از افرادی هستید که سیزده بدر رو صرفا بخاطر جوج برپا می کنید لازمه بدونید که دانشمندا جدیدا در تحقیقاتشون کشف کردن که میشه جوجه کباب رو تو خونه و بدون خوشمزگی شوهرعمه ها و شوهرخاله ها هم خورد، تازه میگن مزش بهتر هم هست.

اگر شما آدمی هستید که این روزا فکر می کنید واقعا به شلوغی دور و برتون احتیاج دارید و دارید کم میارید کافیه یه لحظه به دقایق تنگی نفس تو ایستگاه دروازه دولت موقع خط عوض کردن بیفتید، بله بله درسته اون تنگی نفس و اون لحظات تقریبا با تنگی نفس ناشی از کرونا برابری میکنه اما خب به اینم فکر کنید تو مترو اگه یکم راه و چاه رو بلد باشید میتونید زنده بمونید اما اگه تصمیم بر به هم زدن فاصله گذاری اجتماعی داشته باشید اونم روز سیزده به در احتمال اینکه بتونید قسر در برید خیلی کمه... .

میان نوشت: «فاصله گذاری اجتماعی همون قرنطینه ی زمان جنگ جهانیه که الان تو کشورهای پیشرفته و مدرن صداس می کنن «فاصله گذاری اجتماعی»» مسئله ی بعدی اینه: واقعا دلمون واسه بازی های دسته جمعی روز طبیعت تنگ شده که اونم چاره داره، گوشتینو برمی دارید بازی آنلاین داندلود می کنید، اگه اینترنت یاری کرد به فامیل اطلاع میدید که همون بازی رو داندلود کنن، حالا هر بازی فکری خوبی میتونه باشه؛ مارو پله، منج، اون یکی بازیه که کارتیه روش عکس و عدد و اینا داره که نمی دونیم اسمش چیه...

میگن قدیما یه رسمی وجود داشته که تو روز سیزده بدر می رفتن در دل طبیعت و گیاه های دارویی جمع می کردن، که خب خدارو شکر کنید که هم این رسم کمرنگ شده



نویسنده : دفتر کوچه بغلی

(کراش چیست؟ کراش در واقع همان خواسته ی واصل نشده است. توضیح واضح تر هم آن کسی که الکی میرید بهش سلام می کنید و قبل از امتحان در حالی که بلد نیستید بهش میگوید اگه جایی گیر کرد ازتون بپرسه ولی اون داره از یکی دیگه کمک میگیره و شما فقط قیافه کج کردن قسمتتون میشه.)



تقدیم به شهدا

در میان تصاویر راهیان نور به دنبال دروازه‌ای می‌گشتم که لااقل در یک لحظه کسی از آن عبور نکند و این چه ساده انگاریست، در عین خالی بودن صحرا از قدم‌ها، دل‌ها هنوز دست در دست باد میان رمل‌ها قدم می‌زنند. هنوز هم در سینه خطر‌ها به پاسداشت خون‌هایی که خاک آن‌ها را در آغوش خود به غنیمت گرفته است قد علم کرده‌ایم. هنوز این جاذبه‌ی از خاک تا افلاک میکشد ما را...

فرقی ندارد چه بر تن داری! روپوش سفید پزشکی، لباس زیبایی پرستاری یا جامه‌ی جامعه بهداشتی و جامعه‌ی آزمایشگاهی و...؛ دستان تو درست همدست دستان‌یست که روزی میان خاک‌های این سرزمین با اقتدا به مقتدای عشق برای آبادی دین و میهن به خاک‌های سر به زیر فکه و شلمچه هدیه شدند.

«زمین مهبط است، نه خانه وصل. در این جا نور از نار می‌زاید و بقا در فنا است و قرار در بی‌قراری. زمین معبر است و نه مقر... و ما می‌دانستیم...»

«شهید سید مرتضی آوینی»

معصومه رحمانی
مدیر مسئولیوم



نویسنده: شکر یسپیر



بیل‌بورد تبلیغاتی را که پوستر بازیگران یک سریال کمدی بود را نشانم داد و پرسید: «سریالش را دیدی؟» - «بله دنبالش می‌کنم، سریال خوش ساخت و پر مخاطبیه! موقع پخشش حالم خوب میشه.» سرش را تکان داد و گفت: «می‌تونه با انتقاد کردن از مشکلات و کاستی‌ها، ما رو به این فکر بندازه که چرا اصلاحش نکنیم؟ که ریشه مشکلات کجاست؟ میتونه ما رو هوشیار کنه، اما تو فکر کن همین انتقاد در قالب توهین بیان می‌شه؟ واقعا می‌تونست اثرگذاری قبلش رو داشته باشه؟»

با تکان سری تأیید کردم و گفتم: «آره حق با توهه! حال هوای طنز و کمدی این روزا اصلا خوب نیست و اون قسمتی بدترش می‌کنه که به جای اصلاح نوع طنز، انتظار داریم مخاطب ظرفیتش بالا بیره.» حرف‌هایم را اصلاح کرد و گفت: «البته بعضی موقع‌ها ظرفیت مخاطب پایینه و لازمه که درست بشه ولی در هر چیزی افراط و تفریط خوب نیست. تو الان نگاه کن، قشر تحصیل نکرده ما رو خام و بی‌تجربه می‌دونن و اکثر حرف‌هامونو قبول ندارن، قشر تحصیل کرده هم که دیگه خدا رو بنده نیستن.»

کلامش داغ دل رنجورم را زنده کرد: «من به شخصه خیلی این رو تجربه کردم. وقتی می‌خواهی به باور اشتباه رو از ذهن مردم دور کنی یه جورایی «گاؤ» می‌خواهد و مرد کهن» واسه همین قضیه اصلاح یه کم سخت میشه. الان همین قضیه طنز اگه بیان بشه خیلی‌ها جانب توهین مستقیم رو می‌گیرن. خیلی‌ها دیگه هم چون طنز منافعشون رو به خطر میندازه طنز رو به رسمیت نمی‌شناسن.»

رشته کلام را دست گرفت و گفت: «ما هنوز به اون درجه نرسیدیم که همونقدر که نقاط قوت رو تحسین می‌کنیم نقاط منفی رو هم انتقاد کنیم. ما همه چیز رو سیاه و سفید مطلق می‌بینیم در حالیکه با دید خاکستری زندگی کردن خیلی از مشکلات رو حل می‌کنه.»

اندکی بعد مسیرهایمان از هم جدا شد اما از آن روز به بعد همیشه خنده‌هایم مرا یاد سوالش می‌اندازد: «ایا دلیل خندیدنم سبب ناراحتی کسی می‌شود؟»

شاد بودن، موهبتی بسیار گرانبها و ارزشمند است. آنهایی که پیام آور شادی هستند در نزد پروردگار جایگاه مقدسی دارند. (طنزنامه شکر یسپیر. جلد دوم، ۱۳۴۸. تهران) چندی پیش به دیدن تئاتری کمدی در حوالی ولیعصر تهران رفته بودم. تا به حال از دیدن هیچ نمایشی به این اندازه افسوس نخورده بودم که اولا وقت با ارزش را مفت فروختم و دوما رمق پاهایم را خستگی ربوده بود. بعد از آن تئاتر کذایی، هم چنان که زیرلب بدو بیراه می‌گفتم و عوامل و ساختار نمایشنامه را زیر سوال می‌بردم یکی از دوستانم را دیدم. بعد از احوال پرسسی نظیرش را درباره تئاتر پرسیدم و این آغازگر بحث هنری مان بود.

از من پرسید: «خندیدن رو دوست داری؟» متعجب از سوالش گفتم: «مگه کسی هست که از خندیدن بدش بیاد؟» کمی فکر کرد و گفت: «نه همه خندیدن رو دوست دارن اما بعضیا به هر دلیل خندیدن رو دوست ندارن.» پاسخش انگار مرا در جهانی بی‌انتها برد و آنجا رهایم کرد.

کمی بعد ادامه داد و گفت: «مسئله ذهن انسان هاست که طبیعت، ادبیات، فرهنگ و حتی این طنز رو ناخوش کرده. میدونی طنز که میگم منظورم حقیقت طنزه. طنز اومده بود که شفای ذهن انسان‌های پردرد باشه. طنز اومده بود که شفای ذهن انسان‌های ناآگاه باشه.»

از این بحث هنری خوشم آمده بود. پی حرف‌هایش را گرفتم و گفتم: «چند وقت پیش برنامه‌ای رو می‌دیدم که در اون برای خندوندن دیگران، نژاد، ملیت و قومیت خودشون رو سلاخی می‌کردن. اما نکته عجیب‌تر میدونی چی بود؟»

سرش را به چپ و راست تکان داد و من ادامه دادم: «اینکه آدم‌های امروز به خانواده، جنسیت و حتی خودشون هم توهین می‌کنند در حالی که نمی‌دونند با این کار مخاطب رو قرار می‌دن.»

دستانش را تکانی داد و گفت: «هنر خندوندن دیگران، هیچ وقت بد نبوده و نیست اصلا طنز اومده که تخریب کنه و از نو بسازه و بره اما الان خودش دوا که نیست بلکه دردی روی دردهای دیگرانه. میاد و تخریب می‌کنه، توهین می‌کنه، تمسخر می‌کنه.»